

*سوره مبارکه مائده، جلسه ۱۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵)

سؤال: اگر این ارتباط زن و مرد، ارتباط موقت باشد، الزاماً محلّ زندگی دو طرف یک جا نیست

که بحث نجاست پیش بیاید!

جواب: اولاً این قسمت «طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» این که طعام آن‌ها

حلال است ولی اگر عملاً در این بخش بخواهند ارتباط را درست بکنند و طعام‌ها برای همدیگر

حلال باشد، آن موقع است که دیگر نمی‌شود هر غذایی را می‌خواهد بخورد، آن را بشوید و بخورد!

این را باید تعبیر به همان خشکبار بکنیم که دفعه‌ی پیش عرض شد که آن تعبیر به خشکبار؛ بُر و

گندم و این‌ها است که این تعبیر به لحاظ قرآنی کشش ندارد، آن موقع ازدواج موقت هم که در

این جا نسبت به اهل کتاب آمده است که البته خود آیه گواه این بحث ازدواج موقت نیست.

گفتیم که این آیه ۵ سوره مائده یک مقارنه‌ی جدی با آیه ۲۴ سوره نساء دارد، که «وَأُحِلَّ لَكُمْ

مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ

فَرِيضَةً» که گفته است استمتاع «فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» آن جا عرض کردیم و محصل همه‌ی

دلایلی که آن جا آوردیم، این است که بعضی‌ها گفتند تعبیر اجر خود به تنهایی کفایت می‌کند که

این معلوم است که آیه ۲۴، سوره نساء مربوط به ازدواج موقت است. آن را آن جا در بحث زن و

خانواده گفتیم. تعبیر اجر را در قرآن جستجو کردیم؛ دیدیم قرآن یک چنین تعبیری ندارد که

لزوماً به معنای ازدواج موقت باشد، بلکه هم با ازدواج موقت سازگار است، هم با ازدواج دائم سازگار

است، با هر دو سازگار است. منتها این بحث قرآنی آن می‌شود. ازدواج موقت را نفی هم نمی‌کند. این هم یک نکته.

در بحث روایی آن گفته‌اند که این آیه ۲۴ بحث ازدواج موقت است. ما با ضمیمه‌ی این بحث قرآنی به آن بحث روایی قبول می‌کنیم که آیه بحث ازدواج موقت را می‌گوید. نسبت ما هم با اهل تسنن در این بحث واکنده است. چرا؟ به دلیل این که آن‌ها قبول دارند که ازدواج موقت در زمان رسول الله بوده است، بحث ما با آن‌ها این نیست که نبوده است. آن‌ها هم می‌گویند بوده است منتها اجتهاد خلیفه‌ی دوم باعث شده است که این بحث دیگر نباشد و یک نوع بدعت در خود دین می‌گذارند.

حالا اگر این آیه، با آن آیه مقارن بشود معلوم می‌شود؛ یعنی این استشمام می‌شود... آن وقت دیگر روایت این بحث را به سادگی متکفل می‌شوند که در آن آیه هم ازدواج با اهل کتاب، ازدواج موقت است، نه ازدواج دائم. چون که این‌جا هم تعبیر اجر را به همان صورت در خودش دارد. آن‌جا عرض شد که تعبیر محصنات سه تا تعبیر است که هم به معنای پاکدامن است، هم به معنای زن شوهردار است، هم به معنای حر و حرّه، چرا این تعبیر در هم مندمج شده است و این را ساخته است؟ کسانی که ازدواج موقت می‌کردند نه این ازدواج موقتی که الان می‌کنند.

امروزه ازدواج موقت در فضای فحشاء است

این ازدواج موقتی که الان می‌کنند که دو مدل ازدواج موقت داریم که در مدل قرآنی نیست. یک مدل از ازدواج موقت داریم که تقریباً مثل فحشا می‌ماند، تقریباً صورت آن همین‌طور است. مردم هم بالاخره این را در ذهن خود دارند که بالاخره این چه فرقی دارد؟! مثلاً یک نفری را پیدا می‌کند صد هزار تومان می‌دهد، یک ساعت، دو ساعت تمام می‌شود. این جنبه‌ی خیلی ردیع و ضایع و پست این بحث است.

یک نوع تکامل یافته‌ی آن است که طرفین می‌خواهند با هم ازدواج بکنند، همه‌ی خانواده‌ها می‌دانند که قرار است این‌ها با هم ازدواج بکنند. می‌گویند حالا یک یک ماهی این‌ها ازدواج موقت بکنند با هم بتوانند یک حالت محرمیتی داشته باشند که اگر هم یک دفعه خدایی ناخواسته خواستند به هم بزنند بزنند. این هم درست است که باز گونه‌ی صیغه‌ی ازدواج موقت دارد ولی یک گونه کاملاً در حالت advance ازدواج موقت است؛ یعنی شبیه به ازدواج است.

این نوع ازدواج موقت که گفتم واقعاً باید مصلحین بنشینند روی این کار بکنند. این سبک ازدواج موقت که به هر جهت آن شاعری که همه‌ی زمینه‌ها را بسته است. یعنی اولاً گفته است: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» (آل عمران: ۱۴) اولاً این قضیه را کاملاً تقویت کرده است، از آن طرف تمام ارتباط‌های آن را بسته است حتی «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» (مائده: ۵) همه‌ی زمینه‌های رابطه‌ی دوست دختری و دوست پسری را بسته است. حتی با اهل کتاب. در همین سوره مبارکه مائده بیاید ببینید در همین جا حتی قصد این است که «إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»؛ اجر آن‌ها را به آن‌ها بدهید. یعنی با این‌ها «الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» یعنی چه؟ یعنی اولاً با زنان پاکدامن اهل کتاب ازدواج باید کرد.

البته این حلیت و این توصیه هم به معنی توصیه به مصداق خوب و کامل آن است؛ یعنی این طور نیست که مثلاً نشود زن ناپاکدامن گرفت. آن را هم می‌شود گرفت. یعنی می‌شود خدایی ناکرده کسی زن زانیه بگیرد، ولی اصلاً چیز قابل توصیه‌ای نیست و حتی اگر به یاد شما باشد، این آیه را همین جا بگذارید این آیه ۳، سوره مبارکه نور، ص ۳۵۰ را ببینید این بحث زانی و زانیه را که می‌کند، بعد از آن دارد که «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً»؛ زانی ازدواج نمی‌کند مگر با زانیه یا مشرکه. «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ»؛ زانیه هم ازدواج نمی‌کند مگر با زانی یا مشرک. «وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی بر مؤمنین حرام شده است. بحث حرمت تکوینی برای همین جا است. از مسلمات فقه ما است که می‌شود زن زانیه را گرفت، منتهای مراتب یک حرمت تکوینی

برای آن قرار داده است و آن این است که به هر جهت آلوده‌ها جذب آلوده‌ها می‌شوند. «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» (نور: ۲۶) یعنی یک تکوین در عالم است، این قواعد عالم است که آلوده‌ها به سمت هم جذب می‌شوند. خوب‌ها به سمت هم جذب می‌شوند. این حرام تکوینی است که بخواهد یک مؤمن گیر یک آلوده‌ی بشود. ببینید شما ممکن است بگویید یک نفر از همسران ائمه خوب نبوده، پس حالا این را چه می‌گویی؟ خب این‌ها نه زانی بودند نه مشرک بودند. این که یک نفر در طول زندگی خود می‌تواند آدم بدی بشود که خب این که به دلیل اختیار آدم است، ولی وقتی ائمه همسری آن‌ها را اختیار کردند، به این معنی نبوده است که حتماً یک آدم خیلی بدی هم بوده است، این‌طور هم نبوده است. این‌ها به هر جهت رفته رفته تحت..

یک سبب اصلی داشته است. گاهی اوقات شما می‌گویید همسر امام حسن، همسر امام جواد این‌طور، شما آن سبب مباشر را دارید می‌گویید. خیلی وقت‌ها اسباب اصلی داشته است. برای همین است که می‌گویند قاتل امام حسن معاویه بوده است. این مثل این می‌ماند که شهرداری به یک مثلاً راننده بولدوزر دستور بدهد، این بزند یک مسجد را خراب بکند. برای همین است که همین الان دارد همین بحث می‌شود که فقه ما یک مقدار در این زمینه مشکل داشت که دارد مشکلات آن حل می‌شود. بحث سبب مباشر و سبب اقوی. این چیزی که این وسط اقوی سبباً است. چون تا به حال می‌گفتیم ما سبب مباشر را محکم می‌گیریم. حالا می‌بینیم حالا یک مقام مسئولی دارد به این راننده‌ی بولدوزر می‌گوید شما بزنید، این‌جا باید خراب بشود. حالا می‌زند خراب می‌کند. حالا چه کسی را باید محاکمه بکنیم سبب مباشر را؟ یا آن سبب اقوی را؟

لذا در طول زندگی خود همسر ائمه، همسر انبیاء مثلاً بد می‌شدند ولی این‌طور نبوده است از همان اول بد بودند یا خدایی ناکرده این‌ها زانی بودند یا مشرک بودند، بعد گیر ائمه افتادند. این حرام تکوینی است که آلوده‌ها جذب آلوده‌ها می‌شوند، خوبان جذب خوبان می‌شوند. برای همین من بارها و بارها در این جلسات گفتم اگر کسی می‌خواهد خوب گیرش بیاید، خودش آدم خوبی

باشد. اگر آدم خوبی باشد، داخل در سنت عالم می‌رود و آن این است که انسان وقتی خوبی را به دست می‌آورد که خود او آدم خوبی باشد.

این را داشتیم عرض می‌کردیم خدایی که همه‌ی راه‌های این را بسته است؛ یعنی حتی کسی بخواهد نظر ناپاک بکند، این را قبول نکرده است. کسی بخواهد «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» (مائده: ۵) باشد، حتی با اهل کتاب، شما اگر می‌خواهید با زنان اهل کتاب ارتباط برقرار بکنید، ۱- با زنان پاکدامن اهل کتاب، ۲- بعد از آن هم «مُحْصِنِينَ»؛ دژبان، شوهرانه، پاکدامنانه. ۳- بعد «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» نه آبریزانانه. گفتیم این دم مسفوح در مقابل دم متخلف،^۱ مسافح یعنی کسی که آب می‌ریزد. این «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» نه زناکارانه و ناپاکدامنانه.

امروزه فضای صیغه فضای فحشاء شده

این برخورد را حتی با اهل کتاب نمی‌شود داشت. «وَلَا تُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» یعنی در حقیقت خذن و دوست یعنی به عنوان دوست پسر، این را هم قبول نمی‌کند. نه زنا را قبول می‌کند، نه نگاه‌های حرام را قبول دارد! هیچ چیزی از این مورد را قبول نمی‌کند، ولی می‌خواهد افراد را وارد این فضا بکند، پس طرح آن چیست؟ این شبیه همین طرح است می‌گوید هر کسی می‌آید به ما می‌گوید الان دست ما خالی است. می‌گوییم ازدواج بکن، می‌گوید شرایط آن را ندارم. خوب عفت بورز! «وَلَيْسَتَنَّعِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (نور: ۳۳) خوب این یکی. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» «قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغُضُّنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» (همان: ۳۱-۳۰) چشمت را پایین بینداز! این هم یکی. آیا این‌ها کفایت می‌کند؟ اگر همه‌ی این‌ها کفایت می‌کرد، دیگر یک چنین چیزی نمی‌گذاشتند! ولی فاصله‌ی این پله‌ی پایینی با پله‌ی بالایی زیاد شده است، وقتی زیاد می‌شود مصلحین باید چند تا کار بکنند؛ یکی این که فاصله‌ی پله‌ها را پایین بیاورند، یکی این است که در این وسط یک پله تعریف بکنند. حالا اصلاً پله در دین تعریف شده است. آن موقع آن پله‌ی تعریف شده در دین را... الان خیلی وقت‌ها طرف هزار تا خلاف بکند بد نیست ولی مثلاً این صیغه را انجام

بدهد، خیلی بد است! یا این را بیاییم احیاء بکنیم... اگر الآن کسی از من سؤال بکند می‌گوییم نه! چرا؟ به دلیل این که فضا این قدر فضای پیچیده‌ای در این زمینه شده است که طرف وارد فضای فحشا می‌شود. من به شما گفتم آن common law یک تعبیر دقیقی از بحث صیغه است که حالا باید یک مقداری بهتر وارد این بحث بشویم.

حالا این یک بحث مستقل است^۱، ولی ارتباط آن به این مجموعه‌ی آیاتی که نکته‌ی اصلی آن، بحث ولایت است این است که اگر یک الیومی باشد، یوم، یوم ولایتی باشد، یوم، یوم اقتدار حاکمیت اسلام باشد، هیچ اشکالی ارتباط با اهل کتاب ندارد. معاشرت با اهل کتاب را می‌تواند در خودش کاملاً هضم بکند.

مومن نباید تحت اشراف اهل کتاب باشد

عرض هم کردیم شما تعبیر یهود و نصارا را با «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» تفاوت قائل بشوید، آن‌ها تعبیرات حکومتی است. با این‌ها رابطه‌ی ولایتی نداشته باشید، تحت موالات، تحت اشراف این‌ها هم نروید. برای همین است که موقع ازدواج که می‌شود... ببینید یک موقع ارتباط است مثلاً این می‌شود که شما به خانه‌ی آن‌ها بروید غذای آن‌ها را شما بخورید، آن‌ها غذای شما را بخورند. این رابطه پایاپای است ولی رابطه ازدواج هیچ پایاپای نیست. همیشه یک نفر تحت اشراف یک نفر دیگری است. پیوند امامت با امت همین‌طور است. در پیوندهای شیمیایی هر کدام از عناصر باید یک الکترون کم و زیاد داشته باشد - یک یا بیشتر - تا این‌ها بتوانند با همدیگر چفت بشوند. یعنی یک موقع من می‌خواهم به خانه‌ی شما بیاییم، شما می‌خواهید به خانه‌ی ما بیایید تمام شد و رفت. یک موقع است که شما می‌خواهید از غذای من بخورید، من هم از غذای شما می‌خورم، ولی یک موقع است می‌خواهیم به همدیگر زن بدهیم. این برود از او زن بگیرد، این شوهر از او. این‌ها که می‌شود، این‌جا دیگر ارتباط پایاپای نیست، این ارتباط ارتباط بالا و پایین است. در این ارتباط‌های بالا و پایین حق دارید زن از اهل کتاب بگیرید، ولی حق ندارید زن به اهل کتاب

بدهید. چون این رابطه‌ی اشراف در این سمت باید محفوظ بماند. یعنی حتی در روابط فی مابین جامعه‌ی مسلمین با نصارا و اهل کتاب و یهودی‌هایی که تحت ذمه هستند... ببینید آن تعبیر «وَهُمْ صَاغِرُونَ» هم نسبت به کلّ فضای حکومت است؛ یعنی این «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹) قرار نیست که بیایند جزیه را به شما بدهند. نسبت به بحث حاکمیت شهروند درجه‌ی دو محسوب می‌شوند؛ یعنی این جزیه‌ی خود را یا باید برود به امام بدهد یا به نماینده‌ی امام بدهد. در حقیقت شهروند درجه‌ی دو محسوب می‌شود ولی می‌تواند راحت در جامعه‌ی مسلمین زندگی کند؛ برای همین می‌گویند شما می‌توانید ارتباط داشته باشید، از طعام همدیگر بخورید. اگر یوم یک چنین یومی باشد این طور می‌شود.

بعد از آن است که «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده: ۵) حالا پیدا بکن پرتغال فروش را در این وسط که این قسمت به کل آیه چه ارتباطی دارد؟ اولاً تعبیر «يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ» خودش یک تعبیر خاصی هم است. معلوم است اولاً جامعه‌ی مؤمنین را دارد می‌گوید. این جا که به آن‌ها نمی‌گوید به ما دارد می‌گوید! کسانی که کفران نسبت به ایمان می‌کنند. اولاً ما کفران «يَكْفُرُ بِاللَّهِ» دیده بودیم ولی «يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ» ندیده بودیم! کفر نسبت به ایمان و کفران ایمان. ایمان خود مجموعه‌ی همان اعتقادات است، کفر متعلقات ایمان، آن هم برای مؤمن، مؤمنی که در حین این که مؤمن است «يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ» ایمان مجموعه‌ی اعتقادات اصولی ما است که به آن‌ها ایمان می‌گویند. اگر کسی نسبت به این مجموعه اعتقادات بخواهد کفران بکند - حالا ارتباط آن را با آیه عرض می‌کنم - این «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»؛ عمل این آدم حبط است، عمل او باطل است؛ یعنی عمل و اعمال او به درد نمی‌خورد. این هم عجیب است!

کفران ایمان یعنی حبط عمل

باید این بحث حبط عمل را مستقل بحث کرد، ولی این که شما اعمالی انجام می‌دهید و یک دفعه همه‌ی عمل را از بین می‌برید. چنین اتفاقی می‌تواند بیفتد. این را خوب دقت بکنید. یعنی

شما می‌توانید شروع بکنید یک درخت را بکارید، آبیاری بکنید، بزرگ که شد تیشه بردارید بزنید بعد آن را هیزم بکنید، همه‌ی هیزم‌ها را آتش بزنید برود، همه چیز تمام شود! این حبط می‌شود. یعنی کلاً انسان می‌تواند این کار را بکند. برای همین است که باید مراقب اعمال خود باشد. چون اعمالی می‌تواند داشته باشد که همه‌ی اعمال ماقبل خود را خراب بکند. حالا آیات مرتبط را با هم می‌بینیم.

۱- یک موقع است که اصلاً کاری نکرده، اصلاً این هیچ چیزی نیست. اصلاً این جا به آن حبط گفته نمی‌شود. اگر هم حبط گفته بشود من باب این است که کلاً این عمل از اوّل باطل است. آن برای کسانی است که دنبال روی باطل هستند. خوب این باطل وقتی یک حرکت می‌کند خوب باطل است دیگر هیچ چیزی نیست، بعد شما می‌بینید در آخر هم هیچ چیزی نیست، فایده‌ای برای او نخواهد داشت.

۲- ولی یک موقع است یک کاری انجام می‌دهد دارد خوب هم انجام می‌دهد، این بعداً می‌آید یک کارهای بدی هم انجام می‌دهد. این هم می‌شود «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) آدم‌ها یک سری کارهای خوب انجام می‌دهند، یک سری کارهای بد انجام می‌دهند اما اعتقادات او سرچایش هست. «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» یعنی چه؟ این اعمال را با همدیگر همه را انجام می‌دهد.

۳- یک موقع هم است نه! می‌آید مدت‌ها یک کاری را با یک عقیده‌ای انجام می‌دهد، بعداً کلاً در تمام حقایق آن تردید می‌کند. یک چیزهایی این مدلی در دین است که می‌زند کلاً اعمال قبلی را خراب می‌کند! به این جا حبط می‌گویند. به این نقطه که می‌رسد طرف حبط عمل می‌شود.

آیا کافر می‌تواند عمل صالح داشته باشد

این یک سؤال جدّی است که آیا اعمال کفّار به درد می‌خورد یا نه؟ عمل کافر برای او مفید است یا نیست؟ این جا است که بحث نیت فوق العاده جدّی می‌شود. بعضی‌ها فکر می‌کنند

بیمارستان ساختن کلاً یک عمل صالح است. بیمارستان ساختن عمل صالح در دین نیست، بیمارستان ساختن عمل صالح است؟

عمل صالح عملی است که مطابق با حجت عصر باشد

شما یک تعبیر را در قرآن فراوان دیدید، حالا این که «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (غافر: ۴۰) در بحث عمل صالح یک موقع ما این جا بحث کردیم که عمل صالح عملی است که مطابق با حجت عصر باشد و لله باشد. این عمل صالح است و گرنه اصلاً عمل صالح نیست. الآن بیمارستان ساختن، کسی روی متن فعل نمی تواند بگوید بیمارستان ساختن عمل صالح است یا نیست. حالا یک نفر برای ریا بیمارستان بسازد، می خواهد تابلوی خود را در آن جا بزند، بعد همه بگویند بارک الله که تو بیمارستان ساختی! این کار یک قران ارزش ندارد.. اگر این طور انجام بدهد، هیچ چیزی هم گیرش نمی آید. حالا آیات آن را می بینیم. اگر یک نفر بیمارستان بسازد در حد کمک به محرومین همین! این به دلیل این که به ندای فطرتش پاسخ مثبت داده است، منتها فطرتی که در حد حیوانات است؛ چون شیر هم کمک به محرومین می کند.

کمک به مستضعفین جزء کمالات انسانی نیست

خیلی از حیوانات هستند از این کارها می کنند. برای همین است که این که چه کار می کنیم، برای چه کسی می کنیم این قدر چیزهای دیگری است که اصلاً جزء کمالات انسان نیست. مثلاً همین ورزش های حرفه ای که می گوییم شما ورزش می کنید من باب «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي». گر کسی این طور ورزش بکند این سراسر عبادت است. یک موقع است که کل زندگی خود را می گذارد که تندتر بدود که چند ثانیه زدوتر بدود! این را آقای حسن زاده در درس های خود می فرمودند، درست هم می فرمودند می گفتند این کمالات آدم نیست، کمالات اسب است! خب این کمال دویدن این طور کمال انسان که نیست. آدم در حد آدم باید بدود. باید تمرین بکند برای

این که بدن او سلام بماند، می‌خواهد این روح را بکشد، همین حد. تمام کار انسان باید رنگ بخورد.

این که من چقدر می‌خواهم غذا بخورم، ولی اصلاً این رکوردهایی که می‌زنند...^۴.

برای همین است که شما می‌بینید نیت‌ها وقتی می‌آید ضمیمه می‌شود، - تابع‌های آن به صورت نمایی هم است - اصلاً یک چیزهایی عجیب و غریبی به دست می‌آید. می‌بینید طرف یک کاری می‌کند به جهت صورت ظاهری بسیار بالا است ولی هیچ چیزی به دست نمی‌آورد! برای همین ما در روایت داریم چیزی که بر قلب پیغمبر بگذرد - آدم را بسیار متعجب می‌کند - خطور بکند، همه‌ی اعمال انبیاء را جمع بزنید، این از آن بالاتر است، نه عمل من و تو! عمل انبیاء را جمع بزنید آن چیزی که بر قلب پیغمبر می‌گذرد این از آن بالاتر است!

صفت دلسوزی وجه مشترک انسان و حیوان است

این که یک سری آثار دنیوی داشته باشد. خب این چیزها آثار دنیوی خود را دارد! آدم بالاخره وقتی کاری می‌کند که از او تعریف بکنند، از او تعریف می‌کنند. دنبال تعریف مردم است آن هم با یک شرایطی. بالاخره این را می‌دهد به این گرسنه، گرسنه بخورد. برای همین اگر آدم در این حد بماند که بگوید من یک بیمارستان می‌زنم برای کمک به محرومین همین! یعنی دل من می‌سوزد، این بیمارستان را می‌سازم. این روی همین فطرت انسانی که در حقیقت جزء مشترکات با حیوان است، در آن بخش یک پاسخ مثبتی داده است، در همین حد هم چیزی به دست می‌آورد. تأخیر عذاب و این‌ها را به دست می‌آورد. حالا کافر باشد، مسلمان باشد. کافر هم که باشد این قدر گیرش می‌آید. چون که دارد یک حجّت درونی را، یکی از حجج را دارد پاسخ مثبت می‌دهد و آن این است که دل او می‌سوزد. این هم جزء مشترکات با حیوان است. در این حد یک چیزی به دست می‌آورد.

برای همین است که باید روی نیت کار کرد. هر چه می‌توانید روی نیت کار بکنید. برای همین آن زمان طرف می‌فهمد که مدح کردن او دارد چه ضربه‌ای به او می‌زند. آن موقع است که مراقب

است که اگر چیزی باعث بشود که آن نیت او را خراب بکند یا تخیلی در ذهن او به وجود بیاورد، آن موقع است که متوجه می‌شود چقدر دارد این وسط ضرر می‌کند. چون که هیچ چیز است، یک چیزی است که دارد همه چیز را از بین می‌برد یا **ارزش و اعتباری** که این کار می‌توانست داشته باشد این کار به کار بسیار کم و کوچکی تبدیل می‌شود در حد تخیف‌های عذاب! این‌هایی که می‌گویند، می‌گویند ما برای وطن خود نمی‌دانم چه، خوب این در حد همان است برای قلمروی خود، مثل شیر که از قلمروی خود محافظت می‌کند، این هم برای وطن خود دارد، برای اسلام نیست، برای خدا نیست، برای اعتلای «**الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ**»^۵ نیست، در همین حد است. گاهی اوقات این قدر ما یک چیزهایی می‌سازیم و می‌گوییم... اگر می‌خواهید این چیزها را ضمیمه‌ی آن بکنید، مطلب عارضی است؛ مثلاً می‌گویید که الآن یکی از قالب‌هایی که مثلاً جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با آن خود را در جهان معرفی بکند المپیک است و آن موقع، آن نفرت هم باید با همین دید بروند تا یک چیزی را به دست بیاورند. یعنی از این زحماتی که می‌کشند، این طور عرق می‌ریزند، با همین نیت باید بروند و گرنه اگر کسی با نیت این برود که من بخواهم از این قلمرو، برای وطن خود همین! وطنم، پاره‌ی تنم. خوب اگر در همین حد است، در همین حد است دیگر! قدر او به اندازه‌ی نیت آن است. این را مقایسه نکنید با کسی که برای خدا، برای اعتلای کلمه‌ی اسلام، برای این چیزها دارد حرکت می‌کند، او هم نتیجه‌ی کار خود را می‌بیند.

ما یک چیزهایی را این قدر می‌گوییم و می‌گوییم که خودمان هم رفته رفته باور می‌کنیم. مثل همان جریان ملّا نصر الدّین است که می‌گفت آتش می‌دهند. این قدر گفت، دید همه ایستادند. خود او هم رفت در صف ایستاد گفت نکند می‌دهند که این همه آدم می‌ایستد! یک دراکولا برای خودمان ساختیم و پرورش دادیم، این قدر پرورش دادیم، دادیم، بعد خود ما یک فیلم براساس این ساختیم، بعد خود ما می‌بینیم و خود ما هم می‌ترسیم! واقعاً دارد می‌ترسد. می‌گوییم: از چه چیز

می ترسی؟ می گوید: از دراکولا. بابا این دراکولا را خود ما ساختیم و پرورش دادیم! ولی می بینید خود ما هم داریم این را باور می کنیم. یعنی واقعاً از این می ترسیم. این برای چیست؟ این برای این است که ما آدم را نمی شناسیم. باید برگردیم.

آقای حسن زاده همین را سر درس مثال می زدند که این دویدن های این طور، این برای چه این طور می دود؟ تمام زندگی برای دویدن؟! تمرین دویدن مثلاً.

(سؤال) همین عمل او باطل است؛ یعنی باطل فقهی است. ببینید این که این قرینه ها مخصص خود آیه نیست، نمی شود مخصص خود آیه بشود. این «يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ» این را در کنار آیات دیگر بگذاریم.

تفاوت بحث های کلامی و فقهی

یک نکته ی دیگری که وجود دارد، تفاوت بحث های کلامی با بحث های فقهی است که تا به حال خیلی دیدیم. این را باید شما به جهت ذهنی انس پیدا بکنید که ما یک موقع بحث های کلامی داریم که مثلاً یک چیزی باطل است یا باطل نیست. بحث فقهی داریم که یک مطلبی باطل است. یک موقع بحث کلامی اعتقادات است، یعنی این مصیب است، مأجور است، قیامت این را می برد بالا یا نه؟ اصلاً در دنیا به او حسنه ای داده می شود یا نه؟ این ها است.

مرتد ملی و مرتد فقهی

در همین بحث ارتداد که حالا یک مقدار به مناسبت همین آیه در مورد آن بحث می کنیم. شما شنیدید مرتد ملی و فقهی. مرتد ملی کسی است که در کفر دنیا آمده است، بعد از آن مسلمان شده است و بعد مرتد شده است. این را چه کار می کنند؟ این را توبه می دهند اگر توبه نکرد ... مرد هم باشد همین کار را می کنند ولی مرتد فطری یعنی چه؟ یعنی به فطرت اسلام به دنیا آمده است و مرتد شده است، این را توبه می دهند یا نه؟ این را توبه نمی دهند، این را اعدام می کنند. این را که اعدام کردند، این اگر توبه کرد چه؟ خدا توبه ی این را قبول می کند، لذا به جهت کلامی خدا

توبه‌ی این مرتدّ را قبول می‌کند، ولی به جهت فقهی قبول نمی‌کند یعنی او را می‌کشند؛ مثل سابّ النّبی یک موقع عرض کردیم. اگر یک نفر سابّ النّبی را ببینید خون او همان جا هدر است، می‌شود او را در همان جا کشت. اما اگر کسی این سابّ النّبی را بکشد، بعد او را بازخواست بکنند که تو چرا این را کشتی؟ می‌گویید: این سابّ النّبی است. می‌گویند: شاهد داری؟ می‌گویید: نه! او را می‌کشند ولی او به بهشت می‌رود.

می‌خواهم بگویم بین مباحث فقهی و مباحث کلامی تفاوت وجود دارد! جریان کلامی برای خود است. لذا اگر یک موقع می‌گویند اگر فلان کار را بکند اعمال گذشته‌ی او حبط می‌شود، نه این است که اگر عمل گذشته‌ی او حبط می‌شود؛ یعنی باز دوباره باید برود نمازهای خود را بخواند. نه! هیچ بهره‌ی کلامی ندارد! نه این است که باید بلند بشود نماز خود را بخواند. اصلاً این مباحث مباحث فقهی نیست، مباحث مباحث کلامی است.

حالا شما بیایید یک چند تا آیه با هم در این زمینه ببینیم که ببینید بعضی از چیزها هستند که اصلاً چیزی نیست. یعنی کسی که ریایی کار می‌کند یا کسی که اصلاً کفراً لله دارد یک کاری را می‌کند، ولو دارد یک کار به ظاهر خوب می‌کند اصلاً این عمل هیچ چیزی نیست! در تبع باطل می‌رود. بهره‌های دنیوی می‌خواهد به او می‌دهند ولی، نه حسنه دنیوی به او می‌دهند نه اخروی. حسنه گیرش نمی‌آید. حسنه‌ی دنیوی چیست؟ ببینید تعبیر «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ عمل او در دنیا حبط می‌شود یعنی چه؟ ببینید عمل، این عملی که شما می‌کنید مثل یک درختی است که می‌کارید. این درختی که می‌کارید، بزرگ می‌شود بزرگ می‌شود آثار جدید پیدا می‌کند به جهت همین دنیوی که شما می‌کارید. یعنی بعداً برگ می‌دهد، از سایه‌ی آن می‌شود استفاده کرد. بعداً میوه می‌دهد، از میوه‌های آن می‌شود استفاده کرد. همین‌طور عمل رشد می‌کند و این حسنه در همین دنیا رشد می‌کند، ولی اگر عمل در همین دنیا حبط بشود، می‌بینید کلّ کاری که کردید و می‌توانست ارتقایی به شما بدهد، این ارتقاء را در همین دنیا نمی‌دهد. نه

این که ارتقای دنیوی نمی‌دهد!، بلکه در همین دنیا بهره‌های معنوی برای شما ندارد، رشد معنوی به شما نمی‌دهد. به خاطر این که شما عمل را، درخت را تا به یک جا آوردید و بعد آن را قطع کردید. دیگر ثمره ندارد. عمل باطل می‌شود. شما تمام مجاهدات و مبارزات... حالا شما بحث ارتداد... چرا این جا بحث حبط آمده است، کفر به ایمان آمده است، ارتباط دقیق آن را می‌بینید که این را به عنوان preview؛ پیش نمایش داشته باشید تا بعداً در آیات این را ببینید.

ولایت رأس دین است

این بحث ارتداد از ولایت را که شما در روایت انس گرفتید که «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً أَوْ أَرْبَعَةً» که بعد از نبی ارتداد ایجاد شد، رده ایجاد شد، این ارتداد از ولایت... ولایت به عنوان جزء رئیسه‌ی خود مجموعه‌ی دین، اجزای رئیسه‌ی مجموعه‌ی دین؛ مثل گردن نسبت به آدم چطور می‌گویند رقبه، رقبه یعنی گردن، چطور می‌گویند: «فَضْرَبُ الرَّقَابِ»؛ گردن او را بزن. گردن او را بزن، یعنی او را بکش. چون هر جا را که بزنی معلوم نیست بمیرد، اما اگر این گردن را بزنند، آن موقع او می‌میرد. می‌گویند رقبه را آزاد بکن؛ یعنی گردن را آزاد بکن. گردن یعنی آدم. گردن آدم جزء رئیسه‌ی آدم است، ولایت هم به عنوان جزء رئیسه در مجموعه‌ی دین است. اگر این اتفاق بیفتد، ارتداد اتفاق می‌افتد. شما شک نکن، چرا تردید می‌کنید؟ مصحح بیان ائمه که «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً»^۷ این «ارْتَدَّ النَّاسُ» خب همه هم باز پنج وعده نماز می‌خواندند، خمس می‌دادند، زکات می‌دادند، همه چیز سر جای خود بود. چه چیز نبود؟! گفتیم این آیات باید در بسترهای خود دیده بشود. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ» (مائده: ۵) در این جا دیده بشود و تبیین بشود. همان چیزی که نبود، باعث ارتداد شده بود. اگر کسی یک عمر مجاهدت بکند، بعد روبروی ولایت بایستد، این حبط عمل است، هیچ چیز گیرش نمی‌آید. یعنی «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» می‌شود. در آخرت هم می‌بیند تمام این‌ها هیچ چیزی نیست، هیچ کاری انجام نداده است. یک عمری رزمنده بوده است، چه کار کرده است، هر کاری که کرده است، به نظام اسلامی خدمت کرده

است، این من باب «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) نیست. این من باب این نیست که این اعمال هشت ساله‌ی خود را، نه ساله‌ی خود را، این قدر ساله‌ی خود را جمع می‌شود به اضافه‌ی این کارهای خبطی که الآن دارد می‌کند. بعد حالا در یک موازنه‌ای می‌رود. حالا در این موازنه‌ای که می‌رود باید ببینیم کفه‌ی کدام یک سنگین‌تر است، این نیست! اصلاً آن‌ها دیگر هیچ چیزی نیست. نه بهره‌های دنیوی در آن است، نه بهره‌های اخروی! در این دنیا دیگر باعث ارتقای او نمی‌شود، تمام اعمالی که می‌توانست پشتوانه‌ی او به جهت معنوی باشد که او را بالا بیاورد، آن هم نیست در دنیا هم می‌رود می‌بینید هیچ چیزی نیست.

- «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» با حبط عملهم چه فرقی می‌کند. اگر قرار بود باطل بشود باید می‌گفت

اعمالهم؟

- نه لزوماً به این معنی نیست. شاید اعمال روی هم و سر جمع آن که این‌جا کفر به ایمان است، اعمال سر هم یک عام است که مجموعه‌ای را ساخته است و می‌گوید کلاً باطل می‌شود، لذا تعبیر به مفرد کرده است. تعبیر به مفرد کردن، این را هم می‌گیرد.

- در قرآن اعمال نیاورده است

- نه اصلاً این نیست. ممکن است آورده باشد این‌جا هم عمل آورده باشد. ممکن است یک لطفی داشته باشید یعنی لطفی که الآن این‌جا دارد ولی این به معنی این نیست که عمل او. کدام عمل او؟ ببینید دارد می‌گوید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ» آیا این جمله‌ای که کاملاً مرتبط به قبل از خودش است؟ یعنی شما کاملاً این جمله را در فضای قبل خودش می‌خواهید معنا بکنید؟ که کسی که کفران نسبت به ایمان بکند یعنی این‌که ازدواج موقت با اهل کتاب را بخواهد حبط بکند؟ - خوب او یک کار حلالی را انجام داده است.

- ببینید این ایمان که الآن اسم جنس است و این‌جا مطلق است. اگر شما بخواهید قید بزنید با یک قرینه‌ای باید قید بزنید. آیا شما این را این‌طور می‌فهمید که این یک قرینه‌ای است برای قید

زدن معنای ایمان؟ یعنی ایمان به همین که ازدواج با زنان اهل کتاب باید موقت باشد. اگر کسی نسبت به این کفر بکند؟

- حبط اعمال را آورده است. یعنی کلّ اعمال گذشته است ولی این جا چون حبط عمل آورده است احتمال است که باید یک طوری مرتبط به این آیه باشد.

- چرا شما این طور می گیرید؟ شما با سیاق که این را با آن تشکیل می دهید، شما می توانید بگویید این کلاً یک عمل است که این دارد انجام می دهد. چون که تعبیر آن هم «يَكْفُرُ بِاللَّهِ» نیست «يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ» است. یعنی حَبِطَ با اعمال را باید یک جایی هم دیگر هم ببینیم، من به این نیت search نکردم که ببینم با حَبِطَ عمل به تنهایی آمده است یا با عمل نیامده است؟! حالا شما یک search بکن. حبط با عمل به تنهایی نه با اعمال. به نظر نمی آید که این قید باشد برای این که ایمان، یعنی ایمان به یک چیز خاص. ایمان به یک نکته ی خاص.

- این بحث «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً» این بر نمی گردد به این که یک بحثی در اصول دین داریم که می گوید امامت و عدل باید با آن سه مورد باشد. بعد نوبت به معاد رسید گفتند اگر نباشد، طرف مرتدّ نمی شود. ارتداد در صورتی است که قبول داشته باشد پیامبر این را گفته است بگوید پیغمبر بی جهت این را گفته است. اگر یک چنین چیزی را قائل نباشند، یعنی بگویند پیامبر یک چنین چیزی را نگفته است. آن موقع دیگر ارتداد نمی شود؟

- بله. این مایه ی همه ی معارف ما است که «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدَى»^۱ منتهای مراتب د ما خیلی راحت می گوئیم که آدمها نمی دانستند. برای آدمها حجّت تمام نشده بود!
- وظیفه ی آنها این است که بروند یاد بگیرند.

مصادق تعبیر مستضعفین دایره محدودی دارد

- بعد چه کسی گفته است که خدا این قدر ور می رود تا حجّت ها را تمام بکند؟! ما فکر کردیم یک عرض عریضی وجود دارد که آدمها حجّت ندارند. آن یکی، او هم حجّت ندارد. آن یکی، او هم

حجّت ندارد. اصلاً نه دین، نه وحی، نه هیچ چیز؛ یعنی طرف حجّت نداشته است و به سراغ وحی نرفته است. خوب نشده است نرفته است، نکرده است! یعنی چنان دایره‌ی «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» (نساء: ۷۵) را عرض عریض می‌گیریم در صورتی که این‌طور نیست! خب بله واقعاً به قول این علما در استفتائات جواب می‌دهند در این فرض مذکور که کسی واقعاً حجّت بر او تمام نشده است که پیغمبر امیر المؤمنین را نصب کرد. اگر یک چنین چیزی برای او تمام نشود، طبیعتاً او هم مرتدّ به آن معنا نیست ولی این حرف‌ها کجا است؟! اگر یک نفر این چیزها را نفهمید، باید برود این چیزها را بفهمد. چطور این همه می‌دود، باید این چیزها را هم برود بفهمد. چطور این همه می‌دود؟! برود این چیزها را هم بفهمد!

(۱۳: ۴۹) ما گرفتار یک سکولاریزم واقعی شدیم. فکر می‌کنیم دین برای این‌ها خوانده است، این‌ها باید بروند یاد بگیرند! ما درس می‌خوانیم، این‌ها هم درس می‌خوانند. این‌ها درس خود را می‌خوانند، ما هم درس خود را می‌خوانیم! این عین معنای سکولاریزم است؛ یعنی نهادسازی است. یک نهاد است می‌نشیند درس دین را می‌خواند، یک نهاد است می‌نشیند درس‌های دیگر می‌خواند. ظاهراً آن که لزوم ندارد اعتقادات داشته باشد آن باید مثل ادیسون شروع بکند برق را کشف بکند. حالا برای چه کشف می‌کند؟ به درد چه کسی می‌خورد. چه کار می‌کند؟ اعتقادات او چیست؟ لله است؟ نیست؟ تمام مجموعه‌ی اعتقادات... این قرآن برای خوانده است، خوب این‌ها باید بروند یاد بگیرند ما که نباید برویم قرآن را یاد بگیریم! حجت‌ها را که ما نباید برویم یاد بگیریم! این یک سکولاریزم واقعی می‌شود. اگر آدم‌ها نمی‌دانند، خب باید بروند یاد بگیرند و گرنه آن کارهایی که روی فطرت خود انجام می‌دادند در حدّ همان حیوانات دارند انجام می‌دهند (۲۲: ۵۰) ولی اگر آن طرف رفتند، دیدند نیّت آن‌ها همین حد است، در همین حد هم یک چیزی به آن‌ها می‌دهند. دل او سوخته است، یک کاری کرده است. آدم از این سؤال‌هایی که یک موقع می‌کردند تعجب می‌کند

که ادیسون کار مهمتری را انجام داده است یا پیغمبر؟ این سؤال‌ها را شنیده بودید؟ آدم در بستر

معارف دینی از این حرف‌ها تعجب می‌کند!

صلوات!

۱. دم مسفوح: خونی که بعد از ذبح از حیوان خارج می‌شود و حرام است. دم متخلف: خونی که بعد از ذبح در بدن حیوان باقی می‌ماند و حلال است.

۲. در اصل متخذین اخدان بوده که در اضافه نون آن می‌افتد و می‌شود متخذی اخدان.

۳. مفصل بحث صیغه را در سوره نساء خدمت شما عرض کردم، دیگر اگر کسی می‌خواهد گوش بکند برود همان‌جا را ببیند

۴. من تلویزیون را یک موقع باز کردم دیدم طرف از ارتفاع ده متر و خرده‌ای داشت در یک حوض ۲۵ سانتی شیرجه می‌زد. بعد چقدر به خاطر این تبلیغ کرده بودند. خوب این یعنی چه؟ خوب حالا با موقفیت پرید یعنی چه؟ یعنی واقعاً می‌بینید که این وسط انسان کجا است؟ این‌طور پریدن‌ها و جهش‌ها و این همه وزنه‌برداری، این کمالات جرثقیل است که اگر بتواند این وزنه را بلند بکند. بعد کل زندگی خود را، تمام همّت خود را می‌گذارد برای این‌که به اندازه‌ی یک هزارم جرثقیل بتواند وزنه را بلند بکند.

۵- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۶. (بقره: ۲۱۷)، (توبه: ۶۹)، (آل عمران: ۲۲).

۷- بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۸- (محمّد: ۲۵ و ۳۲)؛ (نساء: ۱۱۵).